

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس چهل و دوم

اختلاف مسلمانان (۴)

صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۱

(أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ)

بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربَّ العالمين و صَلَّى الله على مُحَمَّد و آله الطاهرين

در درس قبل روشن شد که تعلق یا عدم تعلق خلافت به اهل بیت رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم، محور اصلی اختلاف مسلمانان از بعد آن حضرت تا به امروز و احتمالاً تا روز قیامت بوده است و با این وصف، عقل سلیم با توجّه به نصوص قرآن کریم حکم می‌کند که رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم با آن همه اهتمامی که به هدایت و سعادت امتش داشته، نسبت به چنین مسأله‌ی خطیر و حسّاسی بی‌تفاوت و ساکت نبوده باشد، بلکه درباره‌ی آن روشنگری‌های لازم را انجام داده باشد. این در حالی است که متأسفانه بیشتر مسلمانان از دیرباز دچار این توهم نامعقول بوده‌اند که آن حضرت در این باره بی‌تفاوت و ساکت بوده و به اصطلاح درباره‌ی حکومت بعد از خود وصیّتی نکرده و با آنکه درباره‌ی مسائلی به مراتب کوچک‌تر و کم‌اهمّیت‌تر از این اظهار نظر فرموده، بدون هیچ اظهار نظری در این باره از دنیا رفته و به این ترتیب، امت خود را با هزاران ابهام و اختلاف خونین تنها گذاشته است! روشن است که هیچ مسلمان منصف و آزاده‌ای چنین گمان بدی را به پیامبر خود نمی‌پذیرد، هر چند بسیار رایج و مشهور باشد؛ چراکه چنین گمان بدی با عقل سلیم و با قرآن کریم سازگار نیست.

قدر مسلم (یعنی مقداری از بحث که جا دارد با التزام به عقل سلیم و قرآن کریم، مورد قبول هر مسلمانی واقع شود) **این است که آن حضرت، بی‌هیچ ابهامی** (چون برخی می‌پندارند که آن حضرت چیزهایی در این باره فرموده، ولی صراحت کافی را ندارد و مبهم است و به همین دلیل، سیدنا المنصور -این مدافع رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم- تأکید دارد که آن حضرت بی‌هیچ ابهامی، چگونگی (تشکیل، انتقال و اداره‌ی) **حکومت بعد از خود و تعلق یا عدم تعلق آن به اهل بیتش** (این سؤال اصلی امتش) **را تبیین فرموده است** (یعنی قطع نظر از اینکه آن حضرت حکومت بعد از خود را متعلق به اهل بیت خود یا متعلق به دیگران دانسته، شکی نیست که تکلیف آن را معلوم کرده و قبول این واقعیت، قدم اوّل است که

مسلمانان باید برای رسیدن به تفاهم بردارند؛ چراکه این موضوع (یعنی تعلّق یا عدم تعلّق خلافت به اهل بیت آن حضرت)، اصل و محور اختلاف اصحاب او در زمان حیاتش (به عنوان نمونه در یوم الخمیس) و بعد از او (به عنوان نمونه در سقیفه بنی ساعده) بود؛ با توجه به اینکه گروهی از اصحاب او مانند سلمان (فارسی)، ابوذر (غفاری)، مقداد (بن اسود)، عمار (بن یاسر) و زبیر (بن عوام که البته بعدها تغییر موضع داد و نیز خالد بن سعید بن عاص و بریده‌ی اسلمی و ابی بن کعب و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و أبو الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و حذیفه بن یمان و قیس بن سعد بن عباد و عبد الله بن عباس و برخی دیگر)، اهل بیت او را به حکومت بعد از او از دیگران (حتی از ابو بکر، عمر و عثمان) سزاوارتر می‌دانستند (و به همین دلیل، در آغاز حاضر به بیعت با ابو بکر نشدند و در خانه‌ی علی و فاطمه تحصّن کردند) و گروهی دیگر از اصحاب او مانند عمر (بن خطاب که در رأس این گروه دیگر بود و به همین دلیل، سیدنا المنصور نخست از او نام برده است)، ابو بکر (بن ابی قحافه)، ابو عبیده (جراح) و سالم (مولی ابی حذیفه و برخی دیگر)، در این باره با آنان هم‌نظر نبودند (سیدنا المنصور نظر به اهمیت این نکته، منابع دست اول و مدارک معتبر بسیاری را برای آن در هامش کتاب ذکر فرموده است که جای هیچ شکّی برای هیچ مسلمان منصف و آزاده‌ای باقی نمی‌گذارد و از روی این حقیقت پرده بر می‌دارد که بر خلاف تصوّر بسیاری از عوام، درباره‌ی خلافت ابو بکر اجماعی در میان صحابه وجود نداشت، بلکه نهایت دو دستگی وجود داشت و دسته‌ای از آنان معتقد به خلافت اهل بیت پیامبر بودند)^۱ و همین (دو دستگی صحابه در موضوع خلافت یا عدم خلافت اهل بیت پیامبر) اصل و محور دو دستگی مسلمانان از آن هنگام تاکنون بوده است. از اینجا دانسته می‌شود که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم تبعاً و بالاجبار (یعنی به حکم ضرورت)، معطوف به همین موضوع و در راستای تبیین آن بوده؛ چراکه وظیفه‌ی آن حضرت (به اقتضای پیامبری‌اش و بنا بر امر خداوند به او در قرآن)، پیشگیری از اختلاف میان مسلمانان و ایجاد امکان برای حلّ آن بوده است (قطع نظر از اینکه عملاً به سبب اطاعت آنان حل بشود یا به سبب عصیان آنان حل

۱. برای آشنایی بیشتر با این دو گروه، نگاه کن به: عبد الرزاق، المصنّف، ج ۵، ص ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۷ و ۴۷۲؛ ابن أبي شيبة، المصنّف، ج ۷، ص ۶۱۵ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۵، ۲۶ و ۲۷؛ ابن قتیبة، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۶ تا ۲۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۳ و ۴۴۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ جوهری، أحمد بن عبد العزيز، السقیفة، ص ۳۷ به بعد؛ ابن عبد البر، الإستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۴ و ۹۷۵؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵ و ۳۳۱؛ أبو الفداء، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۵ و ۶.

نشود. این استدلال سیدنا المنصور یک استدلال عقلی است؛ با این تقریر که از علم به وجود موضوع، علم به وجود حکم حاصل می‌شود؛ با توجه به اینکه بنا بر قاعده، هیچ موضوعی نیست مگر اینکه حکم آن در قرآن و سنت آمده است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ^۱ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱ «و کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه هر چه در آن اختلاف کنند را برایشان تبیین نمایی و هدایت و رحمتی برای گروهی باشد که ایمان می‌آورند!» (این آیهی شریفه صریح در آن است که وظیفه‌ی تبیین موضوعات مورد اختلاف میان مردم بر عهده‌ی پیامبر است و اگر ما ایمان داریم که آن حضرت به همه‌ی وظایف خود عمل کرده، باید ایمان داشته باشیم که به این وظیفه‌ی خود نیز عمل کرده و تعلق یا عدم تعلق خلافت به اهل بیتش را صریحاً تبیین فرموده است.) بر این اساس، روشن است که آن حضرت، بر خلاف پندار بدگمانان به او (یعنی اکثر مسلمانان)، این وظیفه‌ی خود را با تبیین چگونگی حکومت بعد از خود و تعلق یا عدم تعلقش به خاندانش که اصل و محور اختلاف امتش بوده، انجام داده (است و باید پذیرفت و اذعان کرد که در این جای هیچ بحثی نیست. بحثی اگر باشد در این است که محتوای تبیین پیامبر چه بوده و آن حضرت بالاخره خلافت را متعلق به اهل بیتش دانسته یا ندانسته است؛ یعنی اصل صدور این تبیین از آن حضرت مسلم و غیر قابل تردید است و نباید مورد اشکال و مجادله‌ی مسلمانان قرار گیرد و آنان تنها می‌توانند بپرسند که آن حضرت چه نظری را درباره‌ی جایگاه اهل بیتش پس از خود اعلام فرموده است؟ این سؤال بجا و بسیار مهمی است که سیدنا المنصور با شجاعت و صراحت و با تکیه بر قرآن و سنت متواتر و مورد قبول همه‌ی مذاهب اسلامی اعلام می‌دارد و از ملامت ملامتگری هم نمی‌ترسد. ایشان می‌فرماید: چنانکه به عنوان نمونه (چون موارد دیگری هم هست و محدود به همین یک مورد نیست)، پیش از درگذشت خود، در موطن و به انحاء مختلف (مثلاً در طائف، عرفه و غدیر خم و با الفاظ و عبارات گوناگون) فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبُ وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ «ای مردم! من نزدیک شده است که فرا خوانده شوم پس اجابت کنم (یعنی از دنیا بروم)، در حالی که من مسئولم و شما نیز مسئول هستید (یعنی من به عنوان پیامبر

شما و شما به عنوان اُمّت من، هر دو نسبت به سرنوشت شما مسئول هستیم و من مسئولم که ابلاغ کنم و شما مسئولید که بپذیرید و عمل کنید؛ **پس من در میان شما دو گرانمایه** (دو چیز بسیار مهم و ارزشمند) **را به عنوان خلیفه باقی می گذارم:** (یعنی بر خلاف تصوّر بدگمانان، به فکر بعد از خودم نیز هستم و بدون تعیین خلیفه از میان شما نمی روم) **کتاب خدا و عترتم** (یعنی ذریه ام) **که اهل بیتم** (یعنی خاندانم) **هستند، هرگاه** (برای شناخت حق) **به آن دو تمسک جوید** (همان طور که در زمان من، به کتاب خدا و به من تمسک می جستید) **هرگز پس از من گمراه نخواهید شد** (همان طور که در زمان من گمراه نمی شدید)، **پس بنگرید که پس از من با آن دو چه می کنید** (یعنی به تمسک به آن دو اهتمام داشته باشید) **و آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند** (یعنی با هم تعارض پیدا نمی کنند) **تا آن گاه که نزد حوض بر من وارد شوند، باریک بین آگاه** (یعنی خداوند بلندمرتبه) **من را به این خبر داده است!** این حدیث بسیار مهم و بنیادین که (آشکارا در نزدیکی درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - یعنی همان زمانی که لازم بوده - صادر شده و سرنوشت اُمّت اسلام بعد از آن حضرت را به بهترین وجه ممکن تعیین کرده و همه ی الفاظ و عباراتش در کمال اتقان و وضوح است) به «حدیث ثقلین» معروف است و بر وجوب تمسک به عترت (یعنی ذریه) و اهل بیت (یعنی خاندان) آن حضرت در کنار قرآن (به عنوان مبین آن با توجّه به عبارت «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» و ضمائر مثنی در همه ی موارد) و خلافت (با توجّه به عبارت «فإني تارك فيكم» و لفظ «خليفة») و تبعاً حاکمیت آنان بعد از آن حضرت (که نتیجه ی قهری و لازمه ی خلافت آنان برای آن حضرت است) از جانب خداوند (با توجّه به عبارت «باریک بین آگاه من را به این خبر داده است»)، دلالت دارد، با مضامین مشابه (و الفاظ متفاوت)، توسط بیش از سی تن از اصحاب آن حضرت (که سیدنا المنصور به پانزده تن از اعظم آنان اشاره فرموده)، مانند سلمان فارسی،^۱ ابوذر غفاری،^۲ ابو سعید خدری،^۳ زید بن أرقم،^۴ جابر بن عبد

۱. ابن عقدة، الولاية، ص ۱۹۴.

۲. ابن عقدة، الولاية، ص ۱۹۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷.

۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مسند ابن جعد، ص ۳۹۷؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷ و ۵۹؛ ابن أبي عاصم، کتاب السنة، ص ۶۲۹؛ مسند أبي يعلى، ج ۲، ص ۲۹۷.

۴. مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۶۶؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ نسائی، فضائل الصحابة، ص ۱۵؛ همو، خصائص أمير المؤمنين، ص ۹۳؛ صحیح ابن خزيمة، ج ۴، ص ۶۳.

الله انصاری،^۱ حذیفه بن أسید،^۲ زید بن ثابت،^۳ عبد الرحمن بن عوف،^۴ سعد بن أبی وقاص،^۵ جبیر بن مطعم،^۶ ام سلمه،^۷ ابو رافع،^۸ ابو هريره،^۹ ضميره،^{۱۰} عبد الله بن حنطب^{۱۱} و دیگران،^{۱۲} برای ده‌ها تن از تابعان (که سیدنا المنصور به ده تن از مشاهیر آنان اشاره فرموده) مانند مصعب بن عبد الرحمن (د. ۴۶ق)،^{۱۳} مسلم بن صبیح (د. ۱۰۰ق)،^{۱۴} عمر بن مسلم (د. بعد ۱۰۱ق)،^{۱۵} عامر بن واثله (د. ۱۰۰ق)،^{۱۶} عطیه بن سعد (د. ۱۱۱ق)،^{۱۷} حبیب بن أبی ثابت (د. ۱۱۹ق)،^{۱۸} قاسم بن حسان،^{۱۹} حصین بن سبره،^{۲۰} یزید بن حیان،^{۲۱} علی بن ربیعہ^{۲۲} و دیگران، برای شمار فراوانی از اتباع تابعان (که

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۸۹.
۲. ابن مخلد، ما روي في الحوض والكوثر، ص ۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۷ و ۱۸۰؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۱۹.
۳. ابن ابی شیبہ، المصنّف، ج ۷، ص ۴۱۸؛ المنتخب من مسند عبد بن حمید، ص ۱۰۸؛ ابن مخلد، ما روي في الحوض والكوثر، ص ۱۳۷؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.
۴. ابن أبی شیبہ، المصنّف، ج ۷، ص ۴۹۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۱۲۰؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳.
۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹ در ضمن روایت خطبة الوداع.
۶. ابن أبی عاصم، کتاب السنة، ص ۶۱۳.
۷. ابن عقدة، الولاية، ص ۲۴۴.
۸. همان، ص ۲۲۴.
۹. ابن عقدة، الولاية، ص ۲۰۶؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳.
۱۰. ابن عقدة، الولاية، ص ۲۲۷.
۱۱. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۵؛ ابن اثیر، أسد الغابة، ج ۳، ص ۱۴۷.
۱۲. نگاه کن به: ابن عقدة، الولاية، ص ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۲۴۵.
۱۳. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۱۲۰.
۱۴. همان، ج ۳، ص ۱۴۸.
۱۵. مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.
۱۶. نسائی، فضائل الصحابة، ص ۱۵؛ همو، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۱۶. البته برخی او را از صحابه شمرده‌اند (نگاه کن به: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۶۴).
۱۷. مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷.
۱۸. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.
۱۹. مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹.
۲۰. مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.
۲۱. مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۸۲؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۱؛ نسائی، فضائل الصحابة، ص ۲۲.
۲۲. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۸۶.

نام‌های برخی از آنان در سلسله‌ی اسناد این حدیث آمده، برای اعظام مسلمانان که در میان آنان مشاهیری چون سلیمان بن مهران (اعمش) (د. ۱۴۸ق)، زهیر بن حرب (د. ۲۳۴ق)، ابو بکر بن ابی شیبه (د. ۲۳۵ق)، اسحاق بن راهویه (د. ۲۳۸ق)، احمد بن حنبل (د. ۲۴۱ق)، سفیان بن وکیع (د. ۲۴۷ق)، عبد الله دارمی (د. ۲۵۵ق)^۱ (که همگی از ائمه‌ی حدیث در میان اهل سنت و جماعت هستند) و نیز صاحبان صحاح (سته‌ی) معتمد (یعنی مورد وثوق و اعتماد) در میان مسلمانان، مانند مسلم (د. ۲۶۱ق)، ترمذی (د. ۲۷۹ق) و نسائی (د. ۳۰۳ق)، دیده می‌شوند، روایت شده است و بسیاری از ائمه‌ی حدیث در میان اهل سنت و جماعت) مانند طبری (د. ۳۱۰ق)، محاملی (د. ۳۳۰ق)، حاکم (د. ۴۰۵ق)، ذهبی (د. ۷۴۸ق)، ابن کثیر (د. ۷۷۴ق)، هیشمی (د. ۸۰۷ق)، سیوطی (د. ۹۱۱ق)، مناوی (د. ۱۰۳۱ق) و معاصرانی مانند البانی (که دیدگاه‌های رجالی و حدیث‌شناسانه‌اش مورد اعتنا و قبول عالمان جهان اسلام است) (د. ۱۴۲۰ق)^۲، به صحت آن تصریح کرده‌اند، بلکه از برخی‌شان اجماع بر صحت آن نقل شده (به این معنا که مخالفی برای صحت آن شناخته نیست)^۳ و با این اوصاف، صحت آن (مانند صحت اخبار واحد از ظنیات نیست، بلکه) از یقینیات است؛ زیرا از یک سو در موافقت کامل با حکم عقل به ضرورت نصب حاکمانی از جانب خداوند و معلمانی برای کل اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است (که در مبحث «امکان اقامه‌ی کل اسلام» از بخش «ضرورت و امکان بازگشت به اسلام» اثبات شد)، در حالی که جایگزینی برای آن از آن حضرت روایت نشده (یعنی عقلاً لازم است که حدیثی در این باره از آن حضرت روایت شده باشد، ولی عملاً حدیثی جز این از آن حضرت روایت نشده) و در صورت عدم صحت آن، عدم نصب (حاکم از جانب خداوند) و انتفاء حکومت خداوند لازم می‌آید که محال است (و تبعاً وقتی لازم محال است، ملزوم هم محال است و با این وصف، چاره‌ای جز صحیح دانستن این حدیث نیست) و از سوی دیگر، راویان آن در هر طبقه (یعنی هر نسل) به تعدادی هستند که تبانی آنان بر کذب (یعنی جعل این حدیث یا غلط در آن) محال است (زیرا این همه صحابی و تابعی و تابع تابعی و فقیه و محدث که برخی‌شان جدا از برخی دیگر و چه بسا مخالف یکدیگر بوده‌اند، به صورت یکسان

۱. نگاه کن به: ارباب منابع مذکور در فوق و شیوخ‌شان.

۲. البانی، صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳ و ۵۴۴؛ همو، ظلال الجنة فی تخریج السنة، ص ۳۳۷.

۳. برای آگاهی بیشتر در این باره، رجوع کن به: وشنوی، حدیث الثقلین، شرح محمد واعظزاده‌ی خراسانی، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامیة.

دروغ یا غلطی را مرتکب نمی‌شوند) و این دلالتی عقلی بر صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد (با توجه به اینکه متواترات از جمله‌ی یقینیات عقلی هستند و حجّیت آن‌ها ضروری و مسلم است). با این وصف، ما را با کسانی (از متعصبان گزافه‌گو و بی‌انصاف) که (أحياناً) در صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تردید می‌کنند، مجادله‌ای نیست (یعنی بعد از اثبات تواتر این حدیث، دیگر با تردید کنندگان در صدور آن از پیامبر بحثی نداریم)؛ زیرا بیشتر آنان از کسانی هستند که به حجّیت عقل اعتقادی ندارند (و تنها در پی دفاع از مذاهب خود از طریق تحکّم و سفسطه هستند) و مجادله با چنین کسانی، مانند مجادله با بهائم (یعنی چهارپایان) است! (روشن است که هیچ انسان عاقلی با چهارپایان مجادله نمی‌کند؛ چراکه بی‌فایده است. برخی از این ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ کسانی هستند که بدون توجه به تواتر این حدیث و ورود آن در صحاح و مسانید معتبر می‌گویند پیامبر نفرموده است: «کتاب الله و عترتی اهل بیتی»، بلکه فرموده است: «کتاب الله و سنتی»! در حالی که «کتاب الله و سنتی» یک روایت بسیار ضعیف و غریب است که در هیچ یک از صحاح و مسانید معتبر نیامده، بلکه تنها مالک بن انس به صورت مرسل یعنی بدون سند در کتاب الموطأ خود آورده و شاهد آن یکی روایت حاکم در المستدرک [ج ۱، ص ۹۳] از طریق اسماعیل بن ابی اويس خواهرزاده‌ی مالک است که رجال‌شناسانی مانند یحیی بن معین، نسائی و دیگران او و پدرش را ضعیف، بلکه کذاب و دزد احادیث و جاعل آن‌ها دانسته‌اند و دیگری روایت حاکم در المستدرک [ج ۱، ص ۹۳] از طریق صالح بن موسی طلحی است که رجال‌شناسانی مانند یحیی بن معین، جوزجانی، ابی حاتم، بخاری، نسائی و دیگران او را بسیار ضعیف و منکر الحدیث و متروک الحدیث دانسته‌اند و دیگری روایت ابن عبد البرّ در التمهید [ج ۲۴، ص ۳۳۱] از طریق کثیر بن عبد الله است که رجال‌شناسانی مانند یحیی بن معین، ابن حنبل، ابو داود و دیگران او را بسیار ضعیف، بلکه یکی از کذابان و جاعلان حدیث دانسته‌اند و خود ابن عبد البرّ که از او روایت کرده نیز گفته است که همگان بر ضعف او اجماع دارند و دیگری روایت قاضی عیاض در الإلماع از طریق سیف بن عمر است که از کذابان و جاعلان مشهور است و برخی او را به زندقه متهم کرده‌اند و با این وصف، واضح است که روایت «کتاب الله و سنتی» روایتی جعلی و باطل است که برخی نواصب منحرف در برابر روایت متواتر و مشهور «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» ساخته‌اند، غافل از آنکه اگر این روایت جعلی و باطل، صحیح هم باشد هیچ تعارضی با روایت «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» ندارد؛ چراکه عترت و اهل بیت پیامبر تبیین کنندگان سنت آن حضرت هستند و امر به تمسک به آنان به اعتبار تمسک آنان به سنت آن حضرت است. إنا لله

و اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. به راستی چرا برخی از مسلمانان وقتی با حدیثی متواتر و قطعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به رو می‌شوند که با مذهب‌شان سازگار نیست، به جای اینکه مذهب‌شان را اصلاح کنند، به تردید در حدیث متواتر و قطعی یا تأویل آن روی می‌آورند؟! مگر این‌ها خود را «اهل سنت» نمی‌نامند؟! پس چرا به جای «سنت»، از مذهب خود تبعیت می‌کنند؟! با این وصف، آیا بهتر نبود که خود را «اهل مذهب» می‌نامیدند، نه «اهل سنت»؟! مگر آنکه منظورشان از «سنت»، سنت امامان مذاهب باشد، نه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از اینجا دانسته می‌شود اهل سنت واقعی کسانی هستند که به کتاب خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمسک می‌جویند، نه کسانی که به کتاب خدا و ابو حنیفه یا کتاب خدا و مالک بن انس یا کتاب خدا و شافعی یا کتاب خدا و ابن حنبل یا کتاب خدا و ابن تیمیه تمسک می‌جویند؛ چراکه هر چند همه‌ی این امامان مذاهب عالم و محترم بودند، ولی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وجوب تمسک به کتاب خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، نه تمسک به کتاب خدا و این عالمان محترم. با این وصف، من تعجب می‌کنم از کسانی که به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی بلند کردن ریش و کوتاه کردن سبیل و استفاده از چوب مسواک و مقدم داشتن پای چپ در ورود به مستراح و پای راست در خروج از آن و مانند این‌ها، بسیار اهتمام دارند، ولی سنت متواتر و قطعی آن حضرت درباره‌ی موضوع حیاتی و بنیادینی مانند ضرورت تمسک به کتاب خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به هیچ می‌انگارند و زیر پا می‌گذارند و حتی بدعت می‌شمارند!!! این اهل بدعت گمان می‌کنند که اهل سنت بودن به نام است یا هر کس معتقد به خلافت چهار خلیفه و مرجعیت یکی از چهار امام یعنی ابو حنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل باشد، اهل سنت می‌شود و هر کس معتقد به خلافت دوازده خلیفه و مرجعیت عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، اهل بدعت می‌شود! در حالی که وقتی به دور از موانع شناخت و بی‌اعتنا به بازی‌های مذهبی، به کتاب خدا و سنت متواتر و قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روشنایی عقل سلیم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که حقیقت بر عکس است و اعتقاد به خلافت چهار خلیفه و مرجعیت یکی از چهار امام، هیچ اصلی در اسلام ندارد و بدعتی آشکار است، به این معنا که به اعتراف خود اینان، بدون نصی از جانب خدا و پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حادث شده، ولی اعتقاد به خلافت دوازده خلیفه و مرجعیت عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبتنی بر کتاب خدا و سنت متواتر و قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که اینان خود آن را در صحاح و مسانید خود می‌بینند و نادیده

می گیرند! اینجاست که باید به خدا پناه ببریم از جهل، تقلید، اهواء نفسانی، تعصب و تکبر که اسلام را وارونه کرده، تا حدی که سنت را بدعت و بدعت را سنت جلوه داده است! ولی از این عجیب تر آن است که برخی شیطان ها به ما می گویند: این حرف را ننیزد؛ چراکه این حرف شیعیان است و آن ها را خوشحال می کند! آخر ای احمق ها! به ما چه مربوط است که این حرف چه کسانی است و چه کسانی را خوشحال می کند؟! خدا به کار بندگان آگاه تر است و هر کسی را به نتیجه ی اعمال خوب و بدش می رساند. ما تابع کتاب خدا و سنت متواتر و قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و کاری به شیعه و سنی اش نداریم! ما تابع دلیل هستیم، نه تابع مذاهب! دلیل در هر موضوعی با هر کسی بود، ما در آن موضوع با آن کس هستیم؛ خواه شیعه باشد و خواه سنی! دلیل که شیعه و سنی ندارد! ما تسلیم خدا و پیامبرش هستیم و اهمیتی نمی دهیم که ما را شیعه بنامند یا سنی! بل اگر ما را کافر و مشرک هم بنامند که اتفاقاً می نامند، ما سر از فرمان خدا و پیامبرش نمی پیچیم! بحمد الله ما احمق نیستیم که آخرت خود را بر سر این بازی های مذهبی بگذاریم و به خاطر لجاجت یا عداوت با یک گروه، خودمان را هلاک کنیم! ما تابع حق هستیم؛ حالا هر کس از تابع حق بودن ما خوشحال می شود خوشحال بشود و هر کس از تابع حق بودن ما ناراحت می شود ناراحت بشود، بلکه از ناراحتی دق کند و بمیرد! مگر دین جای این قبیل ملاحظات مذهبی است؟! مگر آتش با کسی تعارف یا رودربایستی دارد؟! اگر شیعه را هم در آن بیندازند می سوزاند و اگر سنی را هم در آن بیندازند می سوزاند! لذا شما ما را با این مزخرفات خود فریب ندهید که می گویند این حرف شیعیان است و آن ها را خوشحال می کند! وانگهی کجا آن ها را خوشحال کرده است؟! فعلاً که بزرگ ترین دشمنان سیدنا المنصور از همین شیعیان هستند و آن قدر که این ها با این بزرگوار دشمنی می کنند، دیگران نمی کنند! شما ببینید در ایران چه ها کردند بر ضدّ این ولیّ خدا! چه اندازه مطالب کذب نوشتند بر ضدّ ایشان و توهین و افترا منتشر کردند! چه اندازه طرق ارتباطی ایشان با مردم را محدود و مسدود کردند و چه اندازه یاران و دوستان ایشان را گرفتند و به بند کشیدند! آیا این ها که چنین کارهایی کردند، اهل سنت بودند؟! نه، بلکه به اصطلاح شیعیان بودند! پس این ادّعا که موضع ما شیعیان را خوشحال می کند، بر خلاف واقعیت محسوس و بیرونی است، علتش هم آن است که این شیعیان کنونی هیچ پیوند قابل توجهی با عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندارند و تا حدّ زیادی از عقاید و اعمال آنان بیگانه اند. این ها اگر به راستی شیعه ی عترت و اهل بیت بودند با دعوت کننده ی به سوی آنان این گونه برخورد نمی کردند! این ها شیعه ی فقها و مراجع خود هستند، نه شیعه ی عترت و اهل بیت؛ همان طور که دیگران شیعه ی ابو حنیفه، مالک، شافعی،

ابن حنبل و ابن تیمیه هستند و با این وصف، فرقی میان شیعه و سنی نیست! به هر حال، همان طور که کسی با نام اهل سنت نمی‌شود، با نام شیعه هم نمی‌شود؛ چنانکه سیدنا المنصور خطاب به هر دو فرموده است: «أَخَذْتُمُ الْأَسَامِي وَ تَرَكْتُمُ الْمَعَانِي»؛ «اسامی را گرفته‌اید و معانی را وا گذاشته‌اید» [گفتار ۳۸]! لذا انصاف آن است که ظهور سیدنا المنصور نفاق هر دو گروه را آشکار کرده و نفاق این شیعیان دروغین را هم آشکار کرده است. شما ببینید از میان این همه مدعی تشیع عترت و اهل بیت، چند نفر دعوت منصور به سوی مهدی را اجابت کرده‌اند و به او پیوسته‌اند؟! بیشتر آنان مثل کبک سر خود را در برف فرو برده‌اند و فریادهای این دعوت کننده‌ی به سوی مهدی را نشنیده می‌گیرند و بسیاری‌شان نیز تمام قد در برابر او ایستاده‌اند و از هیچ ظلم و عنادی نسبت به او خودداری نمی‌کنند! این شیادهای دغل باز اگر در ادعای خود صادق بودند، هم‌اکنون مهدی ظاهر بود، ولی اکثر این‌ها دروغ می‌گویند و با نام عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، یکدیگر را می‌چاپند و سرگرم می‌کنند! امروز عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اسباب سرگرمی و رونق کسب و کار این شیعیان شده‌اند! شیعه‌ی عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سلمان و ابو ذر و عمار و مقداد بودند، نه این بدبخت‌های گمراه که هیچ چیزشان به عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌ماند! حالا به فرض که این طائفه خوشحال هم بشوند! آیا برای اینکه این‌ها خوشحال نشوند، ما پا بر روی سنت متواتر و قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگذاریم و به جهنم برویم؟! این دیگر چه استدلال احمقانه‌ای است؟! واضح است که عقل سلیم چنین چیزی را اجازه نمی‌دهد و قرآن کریم هم از آن نهی می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۖ اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [نساء/ ۱۳۵]؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! قیام کنندگان برای خداوند به عدالت باشید و دشمنی با گروهی شما را نکشانند به اینکه عدالت نورزید، عدالت ورزید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خداوند بترسید که خداوند به هر چه می‌کنید آگاه است». لذا ما باید بدون اعتنا به خوش‌آیند و بدآیند این مذهب و آن مذهب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت کنیم و به عترت و اهل بیتش در کنار کتاب خدا، متمسک شویم تا مطابق با وعده‌ی آن حضرت هدایت یابیم و گمراه نشویم.

ادامه‌ی درس باشد برای جلسه‌ی بعد ان شاء الله.

و السلام علیکم و رحمت الله